

سفر به ولایت عزرائیل

اثر:

جلال آل احمد

سرشناسه	:	آل احمد، جلال ۱۳۰۲-۱۳۴۸
عنوان و نام پدیدآور	:	Al Ahmad, Jalal
مشخصات نشر	:	سفر به ولایت عزرائیل / اثر جلال آل احمد
مشخصات ظاهری	:	تهران، انتشارات سه بعدی، ۱۳۹۴
یادداشت	:	۷۶ ص.
موضوع	:	کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.
موضوع	:	خاطرات
شابک	:	اسرائیل - سیر و سیاحت
وضعیت فهرست نویسی	:	978-600-95653-5-1
ردیف دیوبی	:	فیبای مختصر
ردیفی کنکره	:	۹۱۵/۶۹۴۰۴۵۲
شماره کتابشناختی ملی	:	۱۳۹۴۷ س ۷/۱۰۷/۴DS
	:	۳۹۱۲۹۸۴



نشر هرم



انتشارات سه بعدی

نام کتاب	:	سفر به ولایت عزرائیل
نویسنده	:	جلال آل احمد
ناشر	:	انتشارات سه بعدی
ناشر همکار	:	نشر هرم
ناظر چاپ	:	مونا غزاله
طراح جلد	:	حمید باباجان نژاد
صفحه آرایی	:	قلم نگار - معمری
نوبت چاپ	:	اول - ۱۳۹۴
تیراژ	:	۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی	:	ستاره سبز
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۵۶۵۳-۵-۱
بها	:	۴۰۰۰ تومان

مرکز پخش و فروش: ۰۹۱۲۸۳۵۲۶۶۵ - ۰۹۱۲۱۵۰۷۷۵۶

هرگونه کپی برداری، تکثیر و برداشت جزئی یا کلی بدون
اجازه آقای محمدرضا غزاله طبق قانون پیگرد قانونی دارد

فهرست مطالب

۷.....	پیش درامد.....
۷.....	«ولایت» می‌توانیم بنا بر نو عنی.....
۱۳.....	۲.....
۱۳.....	آغاز یک جذبه.....
۲۱.....	۳.....
۲۱.....	ولایت بیشرق و غرب.....
۳۰.....	۴.....
۳۰.....	سنگ اول بنا زیر پی میماند.....
۳۵.....	از نو برگردیم به تاریخ!.....
۴۰.....	۵.....
۴۰.....	آغاز یک نفرت.....
۵۶.....	ضمایم.....
۵۶.....	تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل.....
۶۱.....	بینالملل سوسیالیست‌ها و اسرائیل.....
۶۱.....	بیانیه در خصوص خاورمیانه.....
۶۲.....	گزارشی از اردن.....

- بیانیه اردن ۶۳
- پیام نخست وزیر اسرائیل به ملک حسین ۶۵
- بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن ۶۵
- ملک حسین در روز پنجم ژوئن: ۶۵
- نخست وزیر اردن: ۶۶
- بیانیه نظامی شماره ۱۶: ۶۶
- نقل از یک بیانیه نظامی اردن: ۶۶
- قطع روابط با اسرائیل ۶۸
- بیانیه کمیته بین المللی صلیب سرخ ژنو ۷۱
- جنبش محمد صبحی ۷۳

پیش درآمد

«ولایت» می‌تواند چه معنی

اول اینکه حکومت یهود بر آن سرزمین فلسطین، نوعی «ولایت» است و نه «دولت». حکومت اولیاد، دید بنی اسرائیل است بر ارض موعود، نه حکومت ساکنان فلسطین بر فلسطین. و نخستین تضاد ناشی از حضور حکومت اسرائیل، همین است که بیاید؛ ملتی، یا قومی، یا پیروان دینی، یا بازماندگان آن دروازه سبط. هر تعبیری که می‌خواهید - در طول تاریخ و سنت و اساطیر، در به درهای استیلا و آرزویی و در سرزمینی نه چندان فراخواننده و موعود، مستقر شده. به - بر نه، یا به الزام سیاست، یا به روشن بینی اولیا، یا به حکم اقتصاد و سرمایه گذاری بی‌دغدغه؛ که یک به یک را خواهم رسید.

و اکنون اگر نه جرأت قیاسی با ابراهیم خلیل و داوود و سلیمان و موسی (ع) باشد، به هر صورت رجال سیاست امروز، اسرائیل را به راحتی می‌توان اگر نه از انبیا و اولیا خواند و مقایسه‌شان کرد با آن الباقی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر؛ اسرائیل که ما از میان همه‌شان، یخه

«جرجیس» را گرفته‌ایم و از او نمونه معجزه‌های به وقوع پیوسته را قصد کرده‌ایم؛ و اینک معجزه، به وقوع پیوسته است و بی‌هیچ لافی در غربتی، نه «بن گوریون» دست کمی از «ادریس» دارد؛ و نه «موشه دایان» از «یوآب» و این اولیای جدید، هر یک با نبوات خود، دست کم با روشن‌بینی‌های خود، در سرزمین فلسطین، ولایتی ساخته‌اند، دعوت کنند همهٔ بنی اسرائیل که دو میلیونشان در نیویوک‌اند و هشت میلیون دیگرشان در دیگر نقاط عالم.

رمهرین نکته در به وقوع پیوستن معجزه، اینکه ولایت اسرائیل با دو میلیون یهودی ساکنان سرزمین تنگ و دراز خود، چه بخواهد چه نخواهد، اکنون دارد به تمام همهٔ دوازده میلیون یهودیانی که در عالم متفرق‌اند، حکم می‌راند و عمل می‌کند.

اگر تنها یک مثال به عنوان نمونه کافی است، از محاکمهٔ «آی‌شمن» یادی کنیم که ایادی اسرائیل، او را از امریکای جنوبی گرفتار کردند و به اسرائیل آوردند و محاکمه‌اش کردند و کشتند و خاکسترش را نیز به آب دادند و تازه این همه، به نام آن شش میلیون یهودی که در داغگاه‌های اروپای خوره گرفته به فاشیسم، قربانی شده بودند. در سال‌ها پیش از استقرار ولایت اسرائیل و در متن مقررات حکومتی که امروز خود آلمان‌ها نیز از یادآوری نامش و رسوم و آدابش و شرع و عاداتش،

معجزه این را می‌گوییم. امری خلاف عرف و عادت. عرف قوانین بین‌المللی. عادت حکومت‌ها که حتی اگر «تروتسکی» را در مکزیک سر به نیست می‌کند، به ضرب چکش تروریستی است متعصب و همان در محل، کارش را می‌سازند.

حتی به علت وقوع چنان امری شده، نیز چاره‌ای نیست جز اینکه

سفر به ولایت عزرائیل ✧ ۹

اسرائیل را ولایتی بدانیم و اداره کنندگانش را اولیا که به نام چیزی برتر از اعلامیه حقوق بشر، گام می‌زنند. گویی هوایی از «یهوه» در سر ایشان و آن نبوت‌ها... که موسی تا قتل نفس نکرد و سر به بیابان نگذاشت، داغ پیغمبری را بر سینه خود نیافت.

ولایت اسرائیل گفتم، این به یک معنی. دوم، به این معنی که سرزمین فعلی اسرائیل، به هر صورت چیزی شبیه یک مملکت نیست. اگر از مربع آن مفهومی را می‌توان داشت که ما داریم؛ چیزی شبیه قاره‌ای. ولایت اسرائیل یک وجب خاک است. چیزی در حدود ولایت ساوه. کمتر از هشت هزار میل مربع و چه سخت جان است؛ و اگر موسی (ع) می‌دانست که تیم را به چه سنگلاخی رهنمون است و «اردن» چه سخره ظریفی از «نیر» است، برگز بر آن دیار، انگ «ارض موعود» نمی‌نهاد و قوم را، این همه ستیان و ربت و تاب نمی‌برد.

اما در دنیایی که داریم - با مملکتی بی‌ک وجبی، اما معتبری (!) همچون سوئیس و دانمارک و ایسلند و آمریکا و امپرنشین موناکو - همین یک وجب خاک اسرائیل در حوالی دسترس‌پذیر ما که گوشه‌ای از شرقیم، همچون مشتی روی میز «هلال خضیب» هم منشأ فرتی است و هم (به همین علت) منشأ خطری.

قدرت و خطر به این اعتبار که تا چگونه به دنیا بنگری؟ اگر از دریچه چشم سیاستمداران عرب بنگری، مبنای خطری است از برای حصول یک پارچگی خلافت اسلامی که بسیار کسان، از پس مرگ عثمانی، خوابش را دیده‌اند؛ اما اگر از دریچه چشم یک شرقی بنگری، که منم - خالی از تعصب و غلو و کینه - و نگران آینده، شرقی که یک سرش «تل‌آویو» است و سر دیگرش «توکیو» و همین شرق است که

محل حوادث آینده است و امید دنیای خسته از غرب و غرب‌زدگی است.

در چشم این شرقی، اسرائیل با همه معایش و با همه تضادهایی که در درون نهفته دارد، مبنای قدرتی است و قدم اول است به عنوان نوید آینده‌ای که دیگر نه چندان دور است.

من به این دو معنی، اسرائیل را «ولایت» می‌خوانم و در این دفتر، نوشتنی خواهم کرد تا آنچه را از این «ولایت» شناخته‌ام، بازگو کنم. نه به قصد تبلیغی و نه به عنوان پاداش سوری که در آن ولایت خورده‌ام و نه به قصد راضی‌سازی به سیاست دو دوزخ حکومت ایران، نسبت به اسرائیل و نه به قصد رنج‌انداز اعراب - که کار من سیاست نیست - و نه به عنوان سفرنامه‌ای، یا تقبیح‌نامه‌ای بلکه تنها به این عنوان تا بدانید که صاحب قلمی از این سوی عالم و فاسی بان در مقابل واقعیتی که حکومت جدید بنی اسرائیل است، بر نوشته‌اش از شرق، چه وضعی دارد و چه حرف و سخنی و چه اماها؟

اما به صراحت و در همین اول کار بگویم که صرف نظر از سنت و اساطیر و آن وعده و وعید دراز و صرف نظر از آنکه چه شد تا حکومت اسرائیل در آن ولایت مستقر شد، که کار تبلیغ‌نویسان است؛ حکومت اسرائیل با وضعی که فعلاً دارد، از نظر من شرقی را دارم سر پل مطمئنی است برای سرمایه‌گذاری غرب که پس از جنگ جهانی دوم، به صورتی دیگر و با لباسی دیگر، در شرق نمودار شده؛ و من با این قسمت اسرائیل، بگو مگوی فراوان دارم؛ و بعد هم تجسم خشن کفاره گناهانی است که هم در آن سال‌های جنگ، فاشیست‌ها، در «داخو» و «بوخن والد» و دیگر داغگاه‌ها، مرتکب شدند.

سفر به ولایت عزرائیل ✧ ۱۱

درست توجه کنید که گناهی است و غربی مرتکب شده است و من شرقی کفاره می‌دهم؛ و سرمایه‌ای است که غربی صادر می‌کند و من شرقی پایگاه می‌دهم. در این مورد نیز حرف و سخن‌ها دارم؛ و در این همه اگر راستش را بخواهیم، مسیحیت حجابی از اسرائیل میان خود و عالم اسلام کشیده است، تا من خطر اصلی را نبینم. سر اعراب این چنین است که گرم شده.

با اعراب هم حرف و سخن‌ها دارم. درست است که آوارگان فلسطین، همچون غربی دم چوگان سیاستمداران عرب، سال‌هاست که به طفیلی‌گری خود کرده‌اند؛ اما درست توجه کنید که همین آواره فلسطینی، اکنون بیش از ده سال است که دارد کفاره گناهی را می‌دهد، که دیگری در آن بلخ جهنمی کرده است. از استخوان پاره‌های ولایت عثمانی، این تکه آخر - این فلسطین - که به سران «لقمه خوش به حال دهنم» کناری نهاده شده بود، اکنون همچون گریز بر سر سفره میان خلیج فارس و رود نیل نشسته است. آیا همچون مترنجی تا بیج دستی، پا از گلیم بشقاب خود دراز نکند؟

و من حتی کمی دورتر می‌روم و می‌گویم: در روزگاری، حکومت اسرائیل از میان برخیزد، رهبران عرب دیگر به چیزی متوسل خواهند شد، به عنوان تنها مانع وحدت اعراب؟ و آیا مگر این است که همین حضور اسرائیل و ترسی که از آن در دل اعراب انداخته‌اند، علت وحدت‌های حقیر و یکپارچگی‌های داخلی مرزداران این سوی عالم است؟

نکته دیگر اینکه من، گرچه در این شهیدنمایی از حد گذشته یهودیان، به خاطر آن کشتار جنگ، آن طرف سکه فاشیسم را می‌بینم و

تکیه بر نژادپرستی را که به جای خود بیاید؛ اما این را هم می‌بینم که اگر قرار است پایگاه باشی، از اسرائیل بیاموز که خود را چه گران فروخته است! و اگر قرار باشد به مردی همسایه‌های دود زن کنی، هم‌چنین باش. و اگر قرار است ادای دموکراسی را دریاوری، آن هم در سرزمینی که تا خدا بوده است، زیر چکمه فرعون‌های زمینی و آسمانی گسترده بود. هم‌چنین.

هر صورت، اسرائیل برای من شرقی، از میان همه سرمشق‌ها، سرمشقی است: معامله با غرب، که به قدرت روحی یک شهادت، چگونه صاعقه را به شیم و غرامت، از ش بستانیم و سرمایه‌اش را به کار آبادی مملکت بگماریم و به قیمت چند صباحی تبعیت سیاسی، استقراری به کار تاریخی بود. بدهیم. و نکته آخر اینکه: این شرقی فارسی زبان، از اعماق تاریخ، نوری به یهود دارد. در عهد بوق داریوش و خشایار شاه، این من بوده‌ام و «استر» را بر تخت نشانده‌ام و «مردخای» را به وزارت برگزیده‌ام و تجايد بنای «هیکل» فرمان داده‌ام؛ و گرچه در کوچه و بازار ری و نیشابور، گاهی به تحریک و غرض حاکمی یا نفع فرمانروایی، به جهودکشی هم پرداخته‌ام. ما مزار «دانیال نبی» در شوش هنوز معجز می‌کند و «استرومردخای» در همدان از یک امامزاده صحیح‌النسب، هیچ دست کمی ندارد؛ اما بگذریم. آن منت نهادن‌ها و بار خودخواهی حماقت‌آمیز را بر دوش خلق خدا نهدن‌ها. مرا همان بس که همین دانیال نبی در روزگاری از تاریخ من، وزیر بود که اصلاً نمی‌خواهیم بدانم شاهش که بود.